

روزی استاد کارینا تصمیم می گیرد درس بزرگی را به شاگردانش یاد دهد. او با جمعی از دانشجویانش به حومه شهر می روند، در کنار پهن ترین و شلوغ ترین اتوبان کشور جایی که صدها ماشین با سرعت های فوق العاده بالا از کنار شما رد می شوند، یک اتوبان عریض با تردد بالا.

همه دانشجویان از این اقدام کارینا متعجب می شوند، در این حال کارینا دست چک خود را بیرون می آورد و مبلغ ده هزار دلار روی آن می نویسد و بعد از امضا کردن سنگی در میان آن می گذارد و به آن سوی بزرگراه پرتاب می کند. کارینا به دانشجویانش می گوید هرکسی که بتواند به آنطرف بزرگراه برود و چک را بردارد اجازه دارد مبلغ آنرا نقد کند.

همه با چشمانی تعجب آور به یکدیگر نگاه می کنند در این حال کارینا رو به دانشجوی ارشد می کند و در گوش او می گوید مواظب باش کسی کار احمقانه ای انجام ندهد. سپس به گوشه ای می رود و شروع به کشیدن پیپ خود می کند.

دانشجویان که به خیال اینکه این کار راحتی خواهد بود و به زودی مبلغ زیادی را به جیب می زنند موضوع را ساده می گیرند ولی هر بار که هر کدام قصد عبور از بزرگراه را داشت با بوق ممتد اتومبیل ها و یا ترمز شدید آنها مواجه و در نهایت منصرف میشدند حتی یکی دو نفر از دانشجویان که قصد انجام کار خطرناکی را داشتند به توصیه بقیه منصرف شدند. ساعتها گذشت ولی هنوز کسی نتوانسته بود موفق شود، عده ای هم به تصور پیدا کردن محلی امن تر برای عبور از بزرگراه به پایین تر رفته بودند ولی از آنها نیز خبری نشده بود.

در این میان یکی از دانشجویان در یک لحظه خاص توانست خود را به میانه راه برساند ولی با بوق شدید یک تریلی ۱۸ چرخ با وحشت تمام از ادامه راه منصرف می شود. ۵ ساعت از تلاش و انتظار گذشته بود و همه خسته در کناری نشسته بودند و نای بلند شدن نداشتند. در این حال کارینا با قدم های سریع به آنسوی بزرگراه می رود و برگه چک را بر می دارد و باز می گردد.

دانشجویان خسته متوجه این کار کارینا نشدند و هنگامی که استادشان در مقابلشان ایستاد تازه فهمیدند او چک را برداشته. کارینا به دانشجویانش می گوید من در این آزمون طمع شما را به بالاترین حد خود در بوته آزمایش گذاشتم ولی از جایی که ایمان داشتم ذات انسان کم صبر است می دانستم کسی از شما نمی تواند به این پول برسد.

شما خودتان را بسیار خسته کردید ولی من با آرامش نشسته بودم و منتظر فرا رسیدن ساعات کم حجم شدن عبور و مرور شدم و به تپیه بالا رفتم تا از بالا بر بزرگراه مشرفیت داشته باشم و در یک لحظه خاص با آرامش از بزرگراه عبور کردم و چک را برداشتم.

همین موضوع وقتی که من در سال ۱۹۸۱ با وارن بافت و تعدادی از دوستان مشترکمان به تفریح رفته بودیم اتفاق افتاد، ما به لب جوی آبی رسیدیم که کمی پهن بود و باید به آن طرف می پریدیم، خوب من پریدم ولی استخوان کناری پایم بسیار در گرفت ولی دیدم وارن با حوصله و با آرامش به کمی دورتر رفته بود و جایی که جوی باریک میشد راحت و قدم زنان از آن عبور کرده بود. اینجا بود که من درس بزرگ دیگری را در معامله گری یاد گرفته بودم، آری درس صبر. (فراچارت: اطلاعات کاملی از وارن بافت در کتاب گلوله برفی به چاپ رسیده)

این آموخته را امروز با شما به شکل دیگری اجرا کردم البته کمی خطرناک تر که شما با کمی صبر و تیز هوشی می توانستید به جای خسته کردن خود گوشه ای بنشینید و به مانند من منتظر موقعیت مناسب باشید.

بازارهای مالی مانند همین بزرگراه شلوغ و پر تردد است و اگر بخواهی برای کسب ثروت از آن بی گذار به آب بزنید محکوم به فنا هستید. تلاش های پی در پی در بازارهای مالی برای کسب پول شما از مسیر اصلی مارکت دور میکند در صورتیکه صبر و تحمل و انتظار کشیدن برای تشکیل نقاط مناسب برای ورود به بازار از اهمیت بیشتری برخوردار است. آموزش اصلی من برای شما صبر بود

یک شیر ممکن است برای شکار خود ساعتها وقت صرف کند ولی وقتی اقدام به شکار می کند این موضوع با جدیت تمام دنبال می شود و آن موقع دیگر شیر به خرگوش کوچک بها نمیدهد، هدف او حیوانات درشت است که ارزش این صبر را داشته باشد.

این سری داستانهها ادامه دارد.....